

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه پانزدهم

بعثت در نبوت

می‌دانید که در قرآن غالباً وقتی صحبت از آمدن پیغمبری هست، صحبت از بعثت اوست. «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» ما مبعوث کردیم. موسی را، ابراهیم را، پیغمبران دیگر را، مبعوث کردیم. بعثت، این بعثت یعنی چه؟ و رابطه بعثت و نبوت چیست؟ تیر بحث امروز ما، توی آن کاغذهایی که در اختیار شما برادران و خواهران هست، ملاحظه کنید، نوشته شده "بعثت در نبوت".

در نبوت یک بعثتی وجود دارد. بعثت یعنی چه؟ چیست این بعثت؟ اگر در پیغمبری بعثتی هست؛ این بعثت مربوط به کیست و چیست و فایده‌اش کدام است و از این قبیل. بعثت به معنای برانگیختگی است. برانگیختگی یعنی چه؟ یعنی تحرک، حرکت، بعد از رخوت و سستی و رکود. مرده‌ای که سالیانی در گورستانی خوابیده و اجزای بدن او خاک شده؛ وقتی با قدرت پروردگار در قیامت برمی‌خیزد؛ می‌گویند برانگیخته شد. «هَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» روز برانگیختگی است.

می‌خواهم بینش شما نسبت به نبوت اساساً یک بینش نویی بشود. نبوت را بعضی این جور خیال می‌کنند مثل این که واعظی مثلاً وارد شهری می‌شود تا برای مردم آن شهر یک قدری مطالبی از دین یا غیردین بیان بکند، یا فرض کنیم مسئله‌گویی در میان مردمی بلند می‌شود، می‌ایستد تا چند تا مسئله فرعی به آن‌ها بگوید؛ یا یک سخنرانی، یک ناطقی، فرض کنید یک میتینگ بدهی، توی اجتماعی وارد می‌شود که یک خرده، های و هوی راه بیان‌دازد و میتینگ بدهد؛ پیغمبر را معمولاً این جور آدمی فرض می‌کنند. مثل یک آدم عالم روحانی نجیب سر به زیر سر به پایینی، در میان یک عده مردم که منتها این مردم هم، گاهی قدر او را می‌دانند، مردمان خوبی‌اند، مومن به این‌ها می‌گویند. گاهی قدر او را نمی‌دانند، این‌ها می‌شوند کافر و مشرک به آن‌ها می‌گویند! خیال کردیم پیغمبر یک چنین چیزی است!

در پیغمبری یک تحول و دگرگونی هست. باید بگویم دو تحول و دگرگونی، اول در وجود خود پیغمبر، بعثت، رستاخیز، انقلاب، تحول، اول در درون و ذات خود پیغمبر در باطن خود نبی، به وجود می آید. اول او عوض می شود، اول او از حال رکود و رخوت خارج می شود، بعد از آنی که در روح او، در باطن او، قیامتی برپا شد؛ بعد از آنی که رستاخیزی در درون ذات نبی و روان او به وجود آمد؛ بعد از آنی که همه مایه های بسیار سرشار و دیعه نهاده از طرف خدا در نبی بیدار شد؛ مثل سرچشمه ای که در هر لحظه ای میلیاردها جریان آب از او استخراج می شود و می ریزد؛ که تا قبل از این لحظه همه این آب ها در باطن او مخفی و پنهان بود؛ بعد از آنی که خلاصه خود نبی مسلمان شد؛ وقتی که خود او تحت تاثیر تحول وحی الهی قرار گرفت؛ بعد همین سرچشمه، همین تحول، همین شور، همین انقلاب، همین رستاخیز از این چشمه فیاض جوشان که روح نبی و باطن نبی است؛ می ریزد به اجتماع. منتقل می شود به متن جامعه بشری. بعد از آنی که در او تحول به وجود آمد؛ در جامعه تحول به وجود می آید. بعد از آنی که در باطن او رستاخیز عظیمی به پا شد؛ رستاخیز عظیم تری در متن جامعه به وجود می آید. بعد از آنی که در دل او انقلاب به وجود آمد؛ به دست او در جامعه انقلاب به وجود می آید و بعثت به معنای واقعی تحقق پیدا می کند.

پس ببینید که در نبوت هر چه که هست؛ شور و تحول و دگرگونی و بعثت و انبعاث است. پیغمبر قبل از نبوت به چه وضعی است؟ دو نکته در زمینه زندگی هر نبی قبل از نبوت به طور متضاد وجود دارد. البته این که می گویم متضاد نه به معنای این که یک تضاد واقعی هست؛ به نظر ممکن است متضاد بیاید. یکی این که نبی اگر چه مبعوث نشده است اما از مایه های بسیار قوی و عمیق انسانی برخوردار است، بیش از بقیه مردم. استعداد فهمیدن او، استعداد حرکت در او، استعداد انفجار در او قابل مقایسه با مردم دیگر و انسان های دیگر نیست.

نکته دوم این است که نبی قبل از بعثت و قبل از پیامبری در جریان معمولی زندگی با مردم رفیق و شریک است. در یک جریان دارند حرکت می کنند. از اول مشغول فکر کردن نیست که من چه کار کنم این جامعه را منقلب کنم؟ ممکن است ناراضی باشد و البته ناراضی است. یک انسان باهوش، البته ناراضی است از وضع اختلاف طبقاتی زمان خود، از وضع جهل زمان خود، از فقر زمان خود، از ستم زمان خود، از نادانی زمان خود، و با تعبیر اسلامی خلاصه، از جاهلیت زمان خود؛ البته ناراضی است اما این ناراضی

در حد یک نارضایی است فقط. در حد ایجاد یک تحول، یک انقلاب، ایجاد یک راهی ضد راه معمولی اجتماعی نیست.

پیغمبر در مسیر معمولی جریان زندگی جمعی آن جامعه زندگی می‌کند، ناگهان وحی الهی می‌رسد. یک تحول عمیق در وجود او و در باطن او پدید می‌آید و این وحی، آن قدر این تحول عجیب است، آن قدر شدید است که حتی در جسم پیغمبر هم اثر می‌گذارد. در اعصاب پیغمبر هم اثر می‌گذارد. پیغمبر اکرم وقتی در کوه نور اولین شعله وحی به جانش خورد؛ آتش گرفت، دید که پیام آور خدا می‌گوید "اِقْرَأْ" بخوان، پیغمبر چیزی نمی‌خواند "وَمَا اَقْرَأْ" چه بخوانم؟ یا نمی‌خوانم، نمی‌توانم بخوانم یعنی "ما"، "ما" نافیه باشد یا "مای استفهامیه"، "ما اَقْرَأْ" چه بخوانم؟ «اِقْرَأْ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» آتش به جان پیغمبر می‌زند. تحولی به وجود می‌آورد. این انسان متفکر، انسان درست برو، انسان آماده را ناگهان یک انقلابی درش به وجود می‌آورد. یک رستاخیزی، اصلاً آدم، آدم قبلی نیست. محمد، محمد یک لحظه قبل نبود! انسان یک ساعت قبل نبود!

یک چیز دیگری بود اصلاً، عنصر دیگری، یک جوهر دیگری، اول بعثت در وجود او انقلاب و تحول در باطن او به وجود آمد و بعد همین انقلاب منشأ شد که به تمام دنیا این را به تحول بکشاند. اگر خودش عوض نمی‌شد؛ نمی‌توانست دنیا را عوض کند و این درسی است برای پیروان پیغمبر تا بدانند که تا خودشان عوض نشوند؛ نمی‌توانند دنیا را عوض کنند! بدانند که

ذات نایافته از هستی، بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

تو که بخشی و سهمی از هستی خودت نبرده‌ای، از این شور الهی و از این فروغ لطف و نعمت نور پروردگار، خودت چیزی استفاده نکردی، مایه‌ای نبردی، به مردم چه می‌خواهی بدهی؟! اول آتش بشو، گداخته بشو، مشتعل بشو تا بتوانی زغال‌ها را، سردها را، سیاه‌ها را مشتعل کنی و روشن کنی. پیغمبر اول آتش به جان خودش زده شد، اول دل خودش متحول و منقلب شد، اول شور قیامت در باطن خودش به وجود آمد که توانست دنیا را به شور قیامت بکشاند.

پایان

تهیه شده در طرح تبیین منظومه فکری رهبری